

راجع به دلیل عقل که در جلسه قبل بیان شد توضیح ذیل را برای تکمیل و اصلاح اضافه میکنیم.

تقریب دلیل این که: عقل این طور درک می کند که قبیح نیست الزام عملی شخص، به آن چه اعتقاد دارد و اگر قبیح نباشد، مطلوب ما اثبات می شود.

پاسخ: عقل ما در این مورد یک درک کلی ندارد که بگوید هرکس، هرچیزی را معتقد است حسن است یا لا اقل قبیح نیست که ملزم کنیم او را به آن در مقام عمل، عقل انسان می گوید انسان در مقام اعتقاد مختار است و در مقام التزام عملی به معتقد خود هم مختار است. و این که شخص سومی او را ملزم به عمل کند حسن و یا قبیح ذاتی و حتی اقتضائی ندارد. در برخی موارد عقل حکم به حسن الزام می دهد و گاهی حکم به قبیح بودن، یعنی حسن و قبح آن بوجوه و اعتبارات است.

دلیل پنجم که در واقع تنها دلیل است، روایات است. اکثر قریب به اتفاق این روایات در تهذیب و استبصار است. روایات در تهذیب در ج ۸ و ۹ است. در ج ۸ به بعد روایات طلاق است. عبارتی شیخ طوسی قبل از ورود در روایات دارد که می گوید: «وَمَنْ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ كَانَ مُخَالَفًا وَ لَمْ يَسْتَوْفِ شَرَايِطَ الطَّلَاقِ إِلَّا أَنَّهُ يَعْتَقِدُ أَنَّهُ يَقَعُ بِهِ الْبَيِّنُونَ لَهُ لَزْمُهُ ذَلِكَ (طوسی)» کسی که زنش را طلاق دهد بدون شرائط و سنی باشد و اعتقاد به صحت این طلاق داشته باشد این طلاق لازم می شود، بعد از این جمله روایات را ذکر میکند و این به ما میفهماند که شیخ طوسی از این روایات فقط قاعده الزام در باب طلاق را فهمیده نه در جمیع موارد.

روایت شماره ۱۰۵: **أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَهْمَدَانِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ النَّائِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ بَعْضِ أَصْحَابِنَا وَ أَنَائِي الْجَوَابُ بِحَظِّهِ «فَهَمْتُ مَا ذَكَرْتُ مِنْ أَمْرِ ابْنَتِكَ وَ رَوْحَهَا فَأَصْلَحَ اللَّهُ لَكَ مَا نَجِبُ صَلَاحَهُ فَأَمَّا مَا ذَكَرْتُ مِنْ جَنَّتِهِ بِطَلْقِهَا غَيْرَ مَرَّةٍ فَانظُرْ رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنْ كَانَ مِمَّنْ يَتَوَلَّانَا وَ يَقُولُ بِقَوْلِنَا فَلَا طَلَّاقَ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ لَمْ يَأْتِ أَمْرًا جَهْلَةً وَ إِنْ كَانَ مِمَّنْ لَا يَتَوَلَّانَا وَ لَا يَقُولُ بِقَوْلِنَا فَاخْتَلَعَهَا مِنْهُ فَإِنَّهُ إِذَا تَوَى الْفِرَاقَ بَعِيَتْهُ».** (طوسی)<sup>۲</sup>

سؤال پیش می آید که آیا حلف غیرمره بوده است یا حنث آن ؟

از جواب امام فهمیده می شود که حلف به طلاق متعدد بوده است. از این که امام می گوید «فاختلعه» می فهمیم که حلف طلاق ۳ بار بوده است. چون در طلاق رجعی اگر باشد می تواند رجوع کند ولی در نظر اهل سنت برای اینکه زن بر او حرام شود و محتاج محلل شود نیاز نیست رجوع شود بین طلاقها و می تواند سه طلاق پشت سر هم بدون رجوع صورت گیرد.

فهم روایت: اصل آن معلوم است که اگر شیعه باشد طلاق واقع نمی شود و اگر سنی باشد طلاق واقع می شود. اما در تعلیل خفایی وجود دارد، چون گفته است «لم یأت امرأ جهله» امری که جاهل بوده را نیاورده است. شاید منظور این باشد نیاورده امری را که اعتقاد دارد هر چند این اعتقاد جاهلانه است (امری از روی جهل است) شیعه این اعتقاد را ندارد ولی سنی دارد پس برای شیعه درست نیست. پس طبق این فهم می گوید ملاک قصد ناشی از اعتقاد است، و چون اگر قصد باشد نوعا اعتقاد هم است به ذکر قصد اکتفا شده است. این یک جور برداشت از روایت است که مراد از نیت طلاق (نوی الطلاق) قصد ناشی از اعتقاد است نه قصد مجرد.

حالا برداشت دیگری می توان از روایت داشت: ما چند روایت دیگر داریم که مضمون اینچنین دارد که طلاق نیست الا بر کسی که اراده طلاق (نیت طلاق) کرده باشد. با توجه به آن چند روایت می توان گفت امام علیه السلام در لفافه صحبت کرده اند. حضرت دو چیز را دخیل می دانند در صحت این طلاق: ۱- اعتقاد ۲- قصد فراق (نوی الفراق). امام علیه السلام می خواهد بفرماید چون سنی اعتقاد دارد و قصد هم دارد طلاقش صحیح است ولی اگر شیعه از جهالت فکر می کرد طلاق صحیح است، قصد کرده است ولی چون اعتقاد ندارد صحیح نیست.

<sup>۱</sup> طوسی محمد بن حسن. تهذیب الأحكام. ج ۸، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۶۵، ص ۵۷.

<sup>۲</sup> طوسی محمد بن حسن. تهذیب الأحكام. ج ۸، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۶۵، ص ۵۷.

علی ای حال اگر وجه اول را بپذیریم که نوبت الفراق یعنی قصد ناشی از اعتقاد یا وجه دوم را که می گوید صحت طلاق نیاز به تحقق دو جزء است که جزء دوم آن نیت و قصد است. در هر دو فرض اصل مسأله که طلاق سنی که برطبق مذهب اهل سنت واقع شده صحیح است ثابت می شود ولی استفاده قاعده الزام که قاعده ای کلی است تنها بنا بر وجه دوم امکان پذیر است. با وجود این احتمال نمیتوان از این روایت قاعده الزام را استفاده کنیم.

روایت بعدی روایت ۱۰۶: وَ - عَنْهُ عَنِ الْهَيْمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: ذَكَرَ عِنْدَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضُ الْعُلُوِيِّينَ مِمَّنْ كَانَ يَنْتَقِضُهُ فَقَالَ «أَمَا إِنَّهُ مُقِيمٌ عَلَى حَرَامٍ» قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ كَيْفَ وَ هِيَ امْرَأَتُهُ قَالَ «لَأَنَّهُ قَدْ طَلَّقَهَا» قُلْتُ كَيْفَ طَلَّقَهَا قَالَ «طَلَّقَهَا وَ ذَاكَ دِينُهُ فَحَرَمْتُ عَلَيْهِ». (طوسی)<sup>۳</sup>

منظور از «طَلَّقَهَا» در این جا هم سه طلاق است که بدون فاصله شدن رجوع، انجام شده است

جمله «ذاک دینه حرمت علیه» به منزله تعلیل است. چون سه طلاق در یک مجلس در دین و آیین آن سنی موجب جدایی است این زن بر او حرام است. حال آیا این تعلیل می تواند عام باشد یا نه فقط مختص باب طلاق است؟

انصاف این است که استفاده تعمیم از باب طلاق نمی شود. بله احتمال این که «ذاک دینه» کلی باشد هست ولی ممکن است مخصوص باب طلاق باشد، یعنی فقط در باب طلاق اینجور باشد که بهر شکلی که طلاق را صحیح میدانست اگر طلاق را واقع کرد آن طلاق صحیح است.

<sup>۳</sup> طوسی محمد بن حسن. تهذیب الأحکام. ج ۸، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵، ص ۵۸.